

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي خَلَّتْ بِفِتَائِكَ وَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا
بَقِينَا وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِيَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَى الْخُسَيْنِ وَ
عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَهُمْ
فَتَقُورَ قُورًا عَظِيمًا اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ طَائِلِمِ طَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَائِعٍ لَهُ عَلَى
ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنْ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْخُسَيْنَ وَ شَابِعَتْ وَ بَايَعَتْ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ
الْعَنُوهُمْ جَمِيعًا»

بحث رسید به مقام سوم یا بحث سوم و آن این بود که مفاد این اخبار آیا جعل ثواب
موعود در انقیاد هست یا بر ذات عمل که «بلغ علیه الثواب» یا بر عمل انقیادی، یعنی این
عمل متصف به این که به رجاء واقع آورده شده است و به احتمال امر آورده شده است،
به این قید، عمل این چنینی و یا این که نه، مفاد مجمل است، مردد بین این امور ثلاثة
است. هر یکی از این احتمالات وجه دارد و آن سه تایی اول که قائل هم ظاهراً دارد. وجه
اول این است که بگوئیم مدلول این روایات ثواب بر انقیاد هست. مستند این وجه این
هست که امر در مقام مردد بین سه احتمال است دیگر، بیش از این احتمال دیگری داده
نمی‌شود. بالاخره این ثواب یا برای انقیاد است یا برای ذات عمل است یا عمل انقیادی
است. دو تایی از این‌ها که ذات عمل باشد و عمل انقیادی باشد، وجه عقلانی صحیحی
برای این که ثواب برای آن‌ها باشد تصور نمی‌شود اما به خلاف آن انقیاد که انقیاد
«یستقل العقل بحسنه و استحقاق الثواب علیه» بنابراین اگر ثواب بر نفس انقیاد باشد
این مطلبی است که قابل تصور هست و مطابق «ما یستقل به العقل» است. اما اگر
ثواب بخواهد بر آن دو تا باشد، این یک وجه عقلی و صورت عقلی قابل فهمی برای آن
وجود ندارد. خود این قرینه می‌شود که حدس اطمینانی زده بشود که این ثواب موعود در
این روایات، پس بر همان انقیاد است و نه تنها این حدس زده می‌شود علی خلاف الظاهر
الروایه که بگوئیم ظاهر آن یک چیزی است اما ما دست از آن برمی‌داریم به خاطر این
اطمینان، نه بلکه خود این «کالقرینه الحافه» بالكلامی که اصلاً ظهور در آن پیدا می‌کنیم.
حالا چرا این دو و سه وجه معقول ندارد؟ علت آن این است که ذات عمل اگر مصلحتی
ندارد اصلاً یا اگر مصلحتی دارد این مصلحت آن مغلوب مفسده‌ای است که در آن هست و
علی‌آی حال صلاحیت برای این که امر به او بشود، خواسته بشود نداریم. در این صورت
ثواب دادن به یک چنین عملی که یا اصلاً مصلحت ندارد یا اگر هم دارد مغلوب است یا نه
بالمره مفسده دارد و این روای اشتباه کرده یا دروغ بسته، شاهد بر این که هیچ کدام از
این‌ها را هم ندارد و احتمال مفسده هم می‌دهیم این است که فرموده «لم یقله» پیامبر
ثوابی راجع به او نفرموده، اگر مصلحت داشت قهراً می‌فرمودند. اگر مصلحت آن غالبه
بود می‌فرمودند. این که پیامبر اصلاً نسبت به او «لم یقله» فرمایشی نفرموده، این روی

دارد می‌گوید، حالا یا سهواً و یا عمداً، پس ذات عمل به قرینه این که فرموده «لم یقله» می‌فهمیم خود ذات عمل من حیث هو هو، مصلحتی در آن نیست یا اگر هست مغلوبه هست و یا اصلاً مفسده وجود دارد و اصلاً مصلحتی وجود ندارد بالمره، چه جور برای چنین عملی ببیند ثواب بدهند؟ به خود آن عمله ثواب بدهند. این وجه عقلانی ندارد. این عمل به وصف الله انقیادی، به عنوان انقیاد آورده شده، به خاطر این جهت آورده شده، این هم باز یک وجه عقلانی ندارد مگر بلوغ ثواب و این که به لحاظ انقیاد آورده و امثال ذلک، تغییر می‌دهد واقعیت امر را، این عناوین، این قصدها، این دواعی، مغیر عمل نیست که اگر مفسده دارد، لیس الا ذا مصلحتش بکند. یا اگر مصلحت آن مغلوبه است نسبت به مفسده‌اش، آن مصلحت را غالبه بکند. این قصد شخص، نیت شخص، این اثر در آن فعل بما الله نمی‌گذارد که آن را تغلیب بکند. حالا کسی خیال کرد که یک سمی این آب گوارا است، برداشت خورد، این خیال او که این آب گوارا است و به این عنوان این که آب گوارا است خورد، باعث می‌شود آن سم، سمیتش را از دست بدهد، مصلحت‌دار بشود؟ بنابراین این یک وجوب عقلانی واضحی ندارد. اگر بخواهیم بگوییم باید یک تعبد خیلی خیلی محضی باشد که بله حالا که آن‌ها از عقول متعارف انسان‌ها خارج است این‌ها، بنابراین این جا امر دائر است بین این که این ثواب برای عمل و عمل این چنینی باشد که هیچ لایعقل بالعقل المتعارف که ثوابی بر او درست باشد دادن، استحقاق را که نمی‌گوییم. اصلاً تفضلاً ثواب به عنوان او بدهند و یا این که این انقیادی که مستقل العقل و این جا هم وجود دارد انقیاد دیگر، این شخص فرض این است که به خاطر این که «بلغه قول التبی» رفته آورده، یا به احتمال این که پیامبر فرموده باشد آورده، این انقیاد این جا وجود دارد. بنابراین «اذا دار الامر» بین این سه تا احتمال بعد از این که آن دو احتمال وجه معقول عرفی ندارد، قهراً عرف این جا چه می‌فهمد؟ می‌فهمد این ثواب برای انقیاد است و روایات هم ظهور در همین پیدا می‌کند. با همین قرینه لیبّه که این ثواب برای انقیاد است. پس بنابراین آن کسانی که خواستند از این روایات استفاده بکنند که حالا بعد بحث آن خواهد آمد ولی حالا همین جا به عنوان... در پراتنز گفته می‌شود که از این روایات ما می‌فهمیم که ذات العمل مستحب است یا این عمل به عنوان انقیاد عمل انقیادی مستحب است، خودش مستحب است، امر دارد، به خاطر این که ثواب کشف از وجود امر می‌کند، این خانه از پای‌بست ویران است. اصلاً نسبت به این عمل ثوابی نیست تا شما چنین استفاده‌هایی بخواهید بکنید. این ثواب برای چیست؟ نفس الانقیاد است. آن امر انتزاعی که این جا وجود دارد که شخصی که این کار را انجام می‌دهد به لحاظ این که احتمال می‌دهد مولا امر کرده باشد از او انتزاع می‌شود که این منقاد مولا است، انقیاد دارد در مقابل مولا.

س: استاد، اصلاً تحقیقی صورت گرفته که در عمل انقیادی واقعاً این درس انقیاد و این‌ها تحقیقی آن چنانی صورت نگرفته ... اثر می‌گذارد. این همه انسان به این پیچیدگی دارد، نظام هستی به این پیچیدگی دارد، ما به همین راحتی بگذریم بگوییم انقیاد تأثیری در این ندارد چون هوو می‌کنند ما را؟ هوو کنند. چه قدر تحقیق صورت گرفته در این مسئله؟

ج: اگر شارع یک نصی داشت که بله این‌ها تأثیر می‌گذارد روی چشم ما بود، می‌گفتیم ما نمی‌فهمیم ولی فرض این است که چنین مطلبی نیست، ما هستیم و فعلاً ذهن عرفی و فطرت الهی که به ما داده، می‌بینیم این‌ها یک چیزهایی است که ربطی به هم ندارد. چون شما آمد مثلاً یک راوی آمده خطا کرده، گفته این عمل ثواب دارد و حال این که مفعله معامله... پر از مفسده است تکویناً، به خاطر همین یک انقلابی ایجاد می‌شود که او گفته، این‌ها یک چیزهایی است که همین حرفی که در باب تصویب گفته می‌شود، تصویب باطل است که چون فتوای فقیه بر این شد، خدای متعال آن یک چیزی را حرام کرده، فقیهی

اشتباه کرد و معذور هم بود، رسید به این که این واجب است، «أفتى بالوجوب» آن تصویری‌ها بعضی... یک مسلک تصویب این است که این یک انقلابی در واقع ایجاد می‌کند، چون این فقیه یک چنین حرفی زده، آن مفسده واقعی پاک می‌شود، دارای مصلحت می‌شود، خدای متعال طبق حرف این آقای فقیه وجوب جعل می‌کند. این در باب تصویب گفتند چیه این‌ها؟ باطل است. این‌ها وجه عقلانی ندارد. می‌گویم اگر شارع فرمود یک جایی، بله آن جا به خاطر این که او فرموده است و او عقل کل است و مصون از خطا است، انسان می‌فهمد که بله، و این جا در فهم الفاظ و مباحث الفاظ، آن که ملاک است فهم عرف است و این قرینه لَبَّيْهِ عرفیه که در ارتکاز آن‌ها هست ذهن آن‌ها هست، گفته می‌شود قرینه می‌شود که از این کلام این جور می‌فهمند. اگر شارع می‌خواهد این فهم را تخطئه کند بگوید درست نیست باید قرینه بیاورد و الاً اطلاق مقامی که قرینه نیاورده معلوم می‌شود همان فهم عرف را قبول دارد و پذیرفته است.

س: در این مقطع در مقام شما که بحث می‌کنید، بحث عقلی داری می‌کنید، بعد دارید یک لحظه ارجاع به عرف می‌دهید، ارجاع به عرف این جا درست نیست که چون شما دارید بحث عقلی می‌کنید، وقتی بحث عقلی می‌کنید بحث عرف زمانی استظهار بود که می‌خواست ...

ج: مگر شما قرائن لَبَّيْهِ عقلیه برای مباحث الفاظ و استظهارات از الفاظ قبول ندارید؟ اگر دارید این همان است. این جا همین را داریم می‌گوییم.

س: ...

ج: شما می‌گویید عقلی می‌گویید بعد به این می‌زنی، بله، عقلی می‌گوییم ولی آن را قرینه لَبَّيْهِ بر لفظ قرار می‌دهیم. چرا ما «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (فتح/10) را معنا می‌کنیم به قدرت؟ مگر معنای ید این نیست در لغت؟ اما به خاطر آن قرینه عقلیه این جا «إِنَّ اللَّهَ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» را چه جور معنا می‌کنید؟ همه این‌ها، دیگه کفایت مذاکرات است.

س: آخرین کلام، این که انقیاد در نفس عمل تأثیر می‌گذارد یا نه؟ کجا بحث عرفی است؟ انقیاد در ذات عمل تأثیر می‌گذارد یا نه؟ این کجا بحث عرفی است؟ عرفی نیست که، کاملاً عقلی است. شما می‌گویید که انقیاد در نفس عمل تأثیر نمی‌گذارد. این حرف عرفی نیست که....

ج: الحمدلله شما ضمیر بصیری دارید، بنده کور باطن هستم و می‌گویم آقا این که من آمدم یک عملی را به احتمال این که خدا می‌خواسته آوردم، این در عالم تکوین قلب و انقلابی ایجاد می‌کند، آن فعلی که واقعاً مفسده داشته، این شرب، این شربی که شرب این مایعی که شرب خمر بوده در واقع و من خیال کردم شرب ماء گوارا است، بسم‌الله هم گفتم، همه چیز هم گفتم و خوردم، بعد از آن هم سلام‌الله علی‌الحسین گفتم اما این باعث می‌شود که آن سمومیت آن از بین برود، یعنی تکوین در عالم تکوین ایجاد بکند چنین ... را، بله، این احتمال هست که این جا خدای متعال به خاطر این مانع بشود از این که آن اثر بکند، مثلاً این جوری بشود ولی آن از شرب خمر، آن خمر مفسد و مضارش را از دست بدهد، خود آن شرب خمر، بعد واقعیت آن تغییر بکند، این‌ها یک احتمالات یک در میلیاردی بگویم، چه احتمال این جوری بگویم، این جوری است دیگه، مگر نصی بر خلاف آن باشد و صریحی در خلاف، یعنی نص سناً و دلالتاً سند آن قطعی باشد و دلالت آن هم قطعی باشد، آن جا دیگه انسان وقتی شارع فرموده است، می‌داند که حق است و

خودش را تخطئه می‌کند اما در این جا، علاوه بر این که عرض کردم وقتی که عقل یک فیلسوفی یا یک علم‌آیی به قول آقایان این جور چیزی را می‌فهمد، این چه کار دارد به عرف عام مردم که مخاطب به این‌ها هستند؟ آن‌ها این جوری می‌فهمند. اگر شارع این فهم آن‌ها را قبول ندارد باید قرینه بیاورد. این جاها باید قرینه بیاورد که من همان معنای خارج از فهم شما را اراده کردم نه این که شما می‌فهمید.

س: استاد حالا مسموم شدن یا به اصطلاح این آثار طبیعی و مادی سم هست نه آثار وضعی و شرعی آن، حرمت به اصطلاح شرب سم که برداشته می‌شود که،

ج: حرمتش برداشته می‌شود؟

س: کسی نمی‌داند این سم هست

ج: منجز نیست نه که حرمت برداشته می‌شود. حرمت حرام است اما این جا معذور است به خاطر

س: آثار مسموم شدن آثار طبیعی و مادی آن هست نه به اصطلاح آثار وضعی ...

ج: مقدمه کلام را توجه بفرمایید. گفتیم که عملی که هیچ مصلحتی ندارد ثواب دادن بر او یعنی چه، عقلایی است؟ برای انقیاد آن ثواب بدهد که عقلانی است مستقل بالعقل، بارک‌الله که تو در مقام این برآمدی که خواسته من را انجام بدهی، بارک‌الله به خاطر این نه بارک‌الله به خاطر این که این را خوردی بما اُتّه اُتّه، آن که مصلحتی در آن نبود بلکه کل آن مفسده بود. مثلاً کسی فرزند مولا را بیاید به عنوانی که خیال کرده این کافر مهذور الدم است کشت. مولا بگوید اُحسنتم بر این که، بله در مقام این بودی که خیال می‌کردی این عدو من است کشتی، اما ثواب می‌دهم به خاطر این که بچام را کشتی؟ به نفس بچه کشتن او ثواب بدهد؟ این حرف این جا این است. می‌گوید آن عمل پر از مفسده است، خود آن عمل من حیث هو هو میغوض مولا است. این که این داعی‌اش این بوده که عدو مولا را بکشد که آن عوض نمی‌کند مسئله را، آن مفسده دارد. حالا ثوابی که می‌خواهد بدهد این جا، ثواب را بیاید بدهد بر این که تو در مقام اطاعت و انقیاد و احترام من بودی، به این مطلب ثواب بدهد یا این که بگوید نه، بر نفس آن عمل، به انقیاد آن کار ندارم، به این که آن عمل من به عنوان اُتّه انقیادی، به این وصف آن هم کار ندارم، به این همین ذات عمل، این را دقت بکنید به ذات ذات عمل نه به انقیاد، نه به این که این عمل الان متصف به این وصف شده، این چه وجه عقلانی دارد؟ وجه عقلانی آدم برای آن درک نمی‌کند که به ذات این عمل بزند.

س: حاج آقا، در آن سجودی که می‌فرمایند که

ج: مثل این که کفایت مذاکرات فایده ندارد هر چه می‌گویم.

س: ... به عنوان بلوغ موجب مصلحت می‌شود مرادشان عمل انقیادی است؟

ج: بله؟

س: آن‌هایی که می‌گویند تعنون به عنوان بلوغ ثواب موجب مصلحت می‌شود.

ج: چه کسی می‌گوید؟

س: اصولین بعضی‌ها گفتند

ج: کجا گفتند؟ همین دیگه، این دارد می‌گوید خب می‌گوید قبول نمی‌کنیم حرف شما را، چون رابطه‌ای ندارد این دو تا، همان، جواب آن این است. این هر حرفی را در عالم زده شده، انکار خدا هم در عالم شده، این جا هم یک حرفی زده شده که این این جوری می‌شود. بله، مثال‌ها هم زدند برای تقریب به ذهن مثل عناوین ثانویه که مثلاً ضرر عنوان ثانوی چه می‌آورد، اکراه چه می‌آورد، اضطراب چه می‌آورد، این هم مثل عناوین ثانویه نفس همین بلوغ ثواب یا نفس همین که این به این احتمال آورده، یک انقلابی ایجاد می‌کند. این‌ها تصورات در مدرسه است. ولی این در ذهن عرف، این مطلب را نمی‌پذیرد.

این «غایه ما ممکن» این که «یوجه به» این وجه اول که بگویم این ثواب مترتب است بر چی؟ بر انقیاد «للعمل و للعمل الانقیادی» هیچ کدام از این دو تا نیست. این «غایه ما ممکن آن یقال» که ظاهر وجیهی دارد این مسئله.

جوابی که از این داده می‌شود دو بخش دارد؛ بخش اول و مرحله اول آن این است که ظاهر روایات باب، مساعد با این وجه نیست. تمام روایات باب را اگر نگاه کنید می‌بینید که ظاهر آن این است که بر عمل است. حالا کار نداریم نفس العمل یا عمل انقیادی ولی بالاخره برای انقیاد نیست. ظاهر روایات باب به حسب ضمائی که برمی‌گردد، ظاهر آن این است که بر عمل داده می‌شود. حالا یک بار دیگر باید امروز هم آن روایات را یک مروری بکنیم ببینیم که، خدا کند آورده باشم؛ بله، اما روایت اول این بود روایت صفوان «قَالَ: مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَعَمِلَهُ كَانَ لَهُ أَجْرٌ ذَلِكَ» این بر مشا‌ئله ذلک کدام است؟ انقیاد است که در عبارت نیامده انقیاد، ذلک یعنی همان عملی که انجام داده. پس مشا‌ئله ذلک، «اجر ذلک» پس محل اجر و ما یترتب علیه الاجر همان عملی است که انجام داده. حالا این عمل بذاته یا به چی فعلاً کار نداریم، می‌خواهیم بگویم که این با آن وجه اول نمی‌سازد، اما حالا ذات العمل است یا عمل مقید است این در وجوه بعدی روشن می‌شود.

س: ...

ج: باشد، ثواب هم این‌جا برای چی می‌دهند؟ ثواب هم به همان می‌دهند، این یکی از روایت‌های باب است که این است؛ حالا درست است این هم درست است که الموضوعش خیر است، این درست است.

روایت بعدی، روایت سه همین باب بود. باز آن هم همین بود «مَنْ بَلَغَهُ عَنِ النَّبِيِّ (ص) شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ فَعَمِلَهُ كَانَ أَجْرٌ ذَلِكَ لَهُ» باز این ذلک مشا‌ئله‌اش همان، که این‌جا دیگر آن من الخیر و این‌ها هم ندارد. روایت بعدی باز «كَانَ لَهُ ذَلِكَ الثَّوَابُ» این جور بود «مَنْ بَلَغَهُ عَنِ النَّبِيِّ (ص) شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ فَقَعَلَ ذَلِكَ طَلَبَ قَوْلِ النَّبِيِّ (ص) كَانَ لَهُ ذَلِكَ الثَّوَابُ» همان ثواب است، آن ثواب برای چی بود؟ همان ثواب...

س: این‌که اصلاً مؤید نیست دیگر، می‌گوید ثواب، وجه ثواب از عمل است یا....

ج: نه، ثواب برای کی هست؟ «کان له ذلک» همان ثواب، آن ثوابی که بلغه بر چی بود؟ برای عمل بود نه برای انقیاد.

س: ...

ج: حالا وجه‌اش کار نداریم، ببینید برای انقیاد نبود آن ثواب، آن ثوابی که بلغه، حرف گفتیم برای عمل، عمل را در مقابل انقیاد داریم حساب می‌کنیم، حالا عمل بما انه یا بما انه انقیاد کار نداریم؛ می‌خواهیم این انقیاد را بگوییم خلاف ظاهر روایات است. بالاخره «کان له ذلک الثواب» آن ثوابی که گفته شد، حالا آن ثواب برای چی بود؟ برای عمل بود، حالا یا برای ذات عمل بود یا برای عمل انقیادی بود؛ در این روایت ممکن است بگوییم برای عمل انقیادی است چون دارد «طلب ذلک الثواب»

س: آن ثواب که الف و لامش می‌خورد به آن ثوابی که بلغ نه آن ثواب عمل، ثواب بالغ...

ج: ثواب بالغ بر عمل بود دیگر...

س: باشد معلوم نیست به عملش کار داشته باشیم...

ج: بابا می‌گوید آن ثواب دیگر، همان ثواب، همان ثواب...

س: به لحاظ کمیت می‌گوید همان....

ج: لا اله الا الله چه وجهی دارد؟ البته این حالا می‌گوییم بعداً ان‌شالله. منتقی رضوان الله علیه گفته که بله می‌گوید همان یعنی شبیه همان است، همان جنس است اما نه این که بر همان است ولی این این‌طوری...

س: ... به همان اندازه که گفته شده به او داده می‌شود «ذلک الثواب» به لحاظ کمیت است نه به لحاظ متعلق...

ج: عجب! اگر گفتند «ذلک الثواب» ظاهر اولی‌اش این است که به جمیع خصوصیات همان ثواب است، بعد هم عمل کردی همان ثواب را به تو می‌دهند یعنی ثواب را یک‌جا دیگر می‌روند می‌دهند...

س: که انتزاعش کنی از آن عمل خلاف ظاهر است.

خب این هم به خدمت شما عرض شود که اگر در این هم تردد داشته باشیم آن روایاتی که روشن کرده ثواب بر چیست؟ این مبین این روایت هم می‌شود.

روایت بعدی روایت هشام بن سالم بود همان صحیحی کافی، «مَنْ سَمِعَ شَيْئًا مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ فَصَتَّهْ كَانَ لَهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى مَا بَلَّغَهُ» «کان له» یعنی چی؟ کان آن ثواب، همان ثواب برای او خواهد بود، نه کان اصل الثواب، یعنی همین ثوابی که گفته شد، این عمل را انجام داد گفته هم شده آقا این عمل فلان ثواب را دارد، حالا که انجام داد همان ثواب را به او می‌دهند.

س: همان ثواب که...

ج: اما این ثواب را، همان ثواب که بر آن عمل گفته شده، نه این ثواب برای یک کار دیگری که این «لم يبلغ» این ثواب برای او.

س: حاج آقا خودش تصریح به «ثواب علی شیء» یعنی می‌گوید بر عمل است

ج: «مَنْ سَمِعَ شَيْئًا مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ» بله درست است، این‌ها می‌گویند که، مخالفین

می‌گویند این درست است آن ثواب را گفته علی این است ولی خدا علی آن نمی‌دهند، علی انقیاد می‌دهد؛ او گفته ثواب بر این می‌دهد این مخالفین می‌گویند نه خدا می‌گوید نه من ثواب بر این نمی‌دهم، ثواب بر چی می‌دهم؟ بر آن انقیادی می‌دهم که این‌جا انتزاع می‌شود. این‌ها خلاف ظاهر است....

س: ... ساکت است ...

ج: نمی‌گویند ثوابی می‌دهم، له ثواب اگر فرموده بوده حق با شما بود ولی «کان له» یعنی به‌خصوص به این‌که دارد این توطئه را هم می‌کند، یعنی همان کارهایی که آن ثواب بر آن بود آن کار را رفته کرده که گفتند این کار ثواب دارد، حالا این‌که رفته آن کار را کرده، خدا می‌گوید «کان له» آن ثواب برایش هست، همان ثواب که گفتند هست، آن‌ها گفته بودند بر چی؟ بر این عمل دیگر.

س: حاج آقا خودتان دیروز فرمودید «ثواب علی عمل» اشاره به خُسن فعلی و جهت خیریت فعل ندارد، چرا که چیز... این جواب دیروز اشکال کردید این‌طور فرمودید، حالا دارید به همین ... «ثواب علی عمل» همان «ثواب عمل» دوباره تمسک می‌کنید؟ دیروز جواب فرمودید یک چیز تألیفی است. اشاره‌ای به

ج: اولاً نقل می‌کنند از آیت‌الله بروجردی قدس سره که فرموده: «کل يوم له شأن» حالا من این شوخی‌اش هست؛ اما آن حرف‌هایی که زدیم در جواب چی بود؟ در جواب چه امری بود که شما فرمودید، یعنی احتمالی در مقابل احتمال ایجاد کردیم؛ اما حالا ظهور چی هست؟ مطلب آخر.

روایت بعدی روایت مروان است مروی در محاسن هست «سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) يَقُولُ مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى عَمَلٍ فَعَمِلَ ذَلِكَ الْعَمَلَ الْيَمَّاسَ ذَلِكَ الثَّوَابُ أُوتِيَهُ» همان ثواب به او داده می‌شود، همان ثواب داده می‌شود بر اساس انقیادش یا بر اساس همان عملی که کرده؟ باز ظاهرش این است که بر اساس همان عملی که کرده، بر همان عملی که انجام داده.

س: حاج آقا وقتی که می‌فرماید گرچه آن روایت حقیقی نباشد پس قرینه می‌شود که آن «ذلک الثواب» ی که می‌گوید یعنی ثواب بر خود آن عمل نیست، همان مقدار می‌دهد اما دیگر در فرضی که اصلاً ممکن است روایت صحیح نباشد آن مقدارش هست نه فقط خود آن عمل، عملی آن‌جا...

ج: چه اشکالی دارد بر خود آن؟ این روایت دارد می‌گوید بر خود آن عمل دارم می‌دهم.

س: آخر عمل، ممکن است اصلاً این روایت دروغ باشد...

ج: دروغ باشد، دروغ باشد ولی حالا چون گفته آن آدم من همان ثواب بر آن عمل را می‌دهم، این چه اشکالی دارد؟

س: پس باز هم به فرمایش شما در آن توضیح دلیل قبلی آن خود عمل که مصلحت ندارد، من که ثواب می‌دهم به‌خاطر خود عمل نیست به‌خاطر انقیاد شما می‌شود.

ج: نه، عیب ندارد آدم همین‌جور بخواهد حرف بزند بگوید به‌خاطر آن می‌دهند نه به‌خاطر

این، انما الکلام کلام مصیب کسی که می‌خواهد این ثواب را بدهد مراجعه کنیم ببینیم او دارد می‌گوید من برای چی ثواب می‌دهم؟ ظهور کلامش در چی هست؟ دارد می‌گوید همان ثواب را می‌دهم، آن ثواب بر این عمل بود پس یعنی کفّاً، کیفّاً و محلاً همان ثوابی است که گفته، همان ثوابی که او گفته من جمیع الجهات نمی‌دانم ظاهرش این است؛ بخواهد جایش را عوض بکند، بگوید که بله مثل این که این روایت این جوری بگوید، بگوید اگر شما این عمل را انجام دادید من به ثواب روزه‌های‌تان اضافه می‌کنم، که کاری به این ندارد، به ثواب حج‌تان اضافه می‌کنم؛ این خلاف ظاهر روایت است، ظاهر روایت این است که بر همان عمل، حالا ببینیم آیا آن حرفی که آن موجّه زد و به واسطه‌ی او می‌گفت به او می‌خورد او می‌تواند قرینه باشد که رفع ید کنیم از این ظهور و بگوییم نه برای انقیاد است نه برای عمل است؟

س: حاج آقا صحبت از همین فرمایش تازه فرمودید در جواب ایشان همان قرینه‌ی عقلی، این‌جا را باعث می‌شود که ظهور بالاخره تحت الشعاع قرار بگیرد چیز دیگر باشد؛ گرچه آن‌جا که گفته علی خیر می‌شود تصریح کرد که خود خیرش....

ج: گفتیم جواب دوتا بخش دارد دیگر، بخش اول این است که به کلام روایات که مراجعه می‌کنیم می‌بینیم ظهور بدوی‌اش فعلاً این است؛ حالا مقام دوم این است که حالا ببینیم این وجه می‌تواند ظهور ما را، این ظهور را از دست ما بگیرد و اصلاً ظهور پیدا کند در این که نه برای عمل است، نه برای انقیاد است؟ یا لااقل ظهور در این که برای عمل هست را از دست ما بگیرد بشود مجمل، حرف چهارمی بشود، می‌گوید نمی‌دانیم این روایت چی می‌فرماید؟ می‌دانیم ثوابی هست؛ این‌طور لغو هم می‌شود روایت، اگر اجمالاً بدانیم، می‌دانیم ثوابی هست حالا نمی‌دانیم برای این هست یا برای آن است؟ بله یک فایده‌هایی که اگر برای عمل باشد از آن می‌گیرند بعضی، دست‌مان از آن‌ها کوتاه می‌شود؛ اما از این که این‌جا ثوابی بالاخره گیر ما می‌آید این تضمین شده است.

خب این‌جا گفته شد که ما وجه معقولی نمی‌بینیم برای این جهت که به خود آن ثواب بدهد. جواب این‌جا این است که گفته می‌شود ثواب را بر چیزی که می‌دهند تارّه علتش این است که آن مصلحت دارد، تماماً یا مصلحت غالبه دارد، اگر مفسده هم دارد این مصلحت می‌چربد به او؛ تارّه علت این که ثواب به یک عملی داده می‌شود این است که آن عمل دارای مصلحت است و شارع امر به آن عمل کرده، شخص رفته آورده ثواب می‌دهند. آخری برای خاطر این است که خود آن عمل ثواب ندارد ولی عمل‌های ثواب‌دار و مصلحت‌دار قاطی شده با عمل‌های غیر ثواب‌دار و مفسده‌دار، قاطی شده. شارع برای این که تحفظ کند بر آن ثواب‌دار و ... این‌ها را انگیزه در آن‌ها ایجاد کند می‌آید می‌گوید آقا همه‌ی این کارها را انجام بدهید من برای هر کدامش ثواب می‌دهم، همه‌ی این کارها را، برای هر کدامش ثواب می‌دهم. این جعل ثواب بر کل واحد کل واحد می‌کند، داعی‌اش چی هست؟ داعی‌اش تحفظ بر آن‌هایی است که؛ یعنی شبیه همان مسلکی که شهید صدر در باب احکام طاهره دارد، یعنی چه اصول عملیه، چه حتی امارات، ایشان می‌گوید تحفظ بر آن واقعیات است، اگر شارع برائت شرعیه جعل کرده گفته در موارد شبهات برائت شرعیه داری با این که خیلی جاهایش ممکن است حرام واقعی باشد؛ چون دیده، اگر مثلاً صد مورد هست که این چنینی مورد شبهه‌ی حکمیه قرار می‌گیرد، شارع می‌بیند که در این صد مورد هشتاد موردش اباحه دارد، مباح است آن هم مباح اقتضائی است؛ بیست موردش واقعاً حرام واقعی است. اگر بخواهد بگوید احتیاط بکنید این‌جا، آن مصلحت ملزمه‌ی آن هشتادتا از بین می‌رود. این‌جا می‌آید می‌گوید آقا همه جا آزاد هستید، در

همه‌ی این صدا آزاد هستید، چرا؟ برای این‌که تحفظ کند بر آن هشادتایی که مصالح اباحه‌ی اقتضائی است و روی هم رفته آن اباحه‌های اقتضائی برای عید می‌چربد مصلحتش با این‌که اجتناب کند از آن بیست‌تایی که حرام است، می‌چربد. تحفظاً بر آن‌ها هم می‌آید در همه چه‌کار می‌کند؟ جعل برائت می‌کند. و برعکس آن‌جایی که اصالة الحرمة جعل می‌کند در مقام، آن‌جا جایی است که در مقام تراحم حفظی به تعبیر ایشان می‌بیند آن بیست‌تا این‌قدر اهمیت دارد، این‌قدر اهمیت دارد که می‌چربد بر آن‌ها؛ می‌آید می‌گوید آقا این موارد مثلاً در فروج، در دماء، می‌گوید آقا نه، اصالة الحرمة هستند؛ برای خاطر این‌که تحفظ کند بر آن مصالح آن‌جا و می‌چرباند بر آن. شبیه این حرف را، این حرف را مرحوم شهید صدر در باب جمع بین حکم واقعی و ظاهری و تصدیق آن‌جا فرموده. شبیه این حرف را مرحوم امام قدس‌سره در تصویر اخبار من بلغ فرموده؛ فرموده شارع در اخبار من بلغ که آمده ثواب را بر همه جعل کرده برای این است که دیده بسیاری از مستحبات دلیل درست ندارد پیش عباد به اخبار ضعاف نقل شده و چون به اخبار ضعاف نقل شده، عباد می‌گویند چی؟ می‌گویند این‌ها دلیل ندارد، حجیت، ما دلیلی بر آن نداریم، اعتماد به آن نمی‌کنند؛ آمده یک راهکار درست کرده، چون دیده در بین این‌هایی که اخبار ضعاف دارد خیلی‌اش واقعیت دارد، واقعاً ثواب دارد، واقعاً مصلحت دارد، فلذا آمده چه‌کار کرده؟ یک راهکار برای خودش درست کرده، و او گفته من به همه‌ی این چیزهایی که دارید ثواب می‌دهم، همه‌ی این‌ها، هر کدام این‌ها را انجام بدهی ثواب می‌دهم، چرا این کار را کرده؟ حفظاً در آن مستحبات و خیرهای واقعی‌ای که به حسب مقام اثبات دلیل و حجتی بر آن قائم نشده و اخبارش ضعاف است. این برای خاطر تحفظ بر، این فکر که شهید صدر در آن‌جا اعمال کرده، مرحوم امام قدس‌سره در این‌جا اعمال کردند که در اخبار من بلغ را ایشان می‌گویند اخبار من بلغ درحقیقت فلسفه‌اش این هست؛ بنابراین این یک وجه عقلانی معقولی است. ایشان در یک جای دیگر هم یک مثالی دارند تقریب به ذهن می‌کند، ایشان می‌فرمایند که در بحث بیع که معمولاً خیلی از فقها فرمودند که مبیع باید چی باشد؟ مالیت داشته باشد و الا بیع باطل است، من شرائط العوضین یکی‌اش این است که در باب بیع این است که مبیع مالیت داشته باشد، اگر مالیت نداشته باشد بیع باطل است. ایشان می‌گویند نه، در عقلاء این‌جوری نیست، نه دلیل شرعی و آیه و روایت بر این داریم و نه از نظر عقلانی این‌چنینی است، بلکه گاهی داعی بر فروش یک چیزی عبارت است، یا پول دادن به ازای یک چیزی یک امر آخر مصلحتی است که باعث می‌شود ولو آن ارزشی هم نداشته باشد، خود آن مالیت نداشته باشد. مثل این‌که مثلاً ایشان می‌گویند که در محل ما حالا خمین و کمره و آن‌جاها یک وقتی یک حشراتی به باغ‌ها و مزارع و این‌ها ریخته بود، آن‌وقت که سمومات و این‌ها مثل حالا متوفر نبود دولت اعلام کرد من هر کدام از این حشرات را مثلاً یک قران می‌خرم، هر حشره‌ای را یک قران می‌خرم؛ مردم ده ریختند برای حشره جمع کردن بفروشد، این باعث شد آن حشرات جمع شد، حالا که می‌گوید می‌خرم، این متاع که مالیت ندارد این حشره‌ها که! این‌ها را می‌خواهد بخرند اعدام کنند، اتلاف‌شان کنند، از بین‌شان ببرند، این‌ها چه مالیتی دارد؟ اما هیچ اشکالی ندارد عقلاء می‌گویند می‌خریم، باشد ما هم می‌فروشیم. پس بنابراین گاهی....

س: حضرت امام یا آقای خوئی؟

ج: این برای امام است، در بیع‌شان اصلاً این مثال را زدند؛ آن اول بیع نگاه کنید می‌گویند.

خب به خدمت شما عرض شود که پس بنابراین این‌جا وجه عقلانی که شارع می‌گوید من بر این‌ها ثواب می‌دهم، بر همین ثواب، بر این کارت ثواب می‌دهم، این هم می‌خواهد

بگوید وقت تمام شده. بله پس بنابراین وجه عقلانی می‌شود برایش تصویر کرد به این
وجه، وجه آخری هم هست که ان‌شاءالله فردا.

و صلی الله علی محمد و آل محمد